

سیاست نئوامپریالیستی آمریکا در عراق، با ناسازه مواجه است

عراق؛ گام نخست در کریدور خاورمیانه بزرگ

احمد فراهانی

مقدمه

بیش از یک دهه بعد از فروپاشی شوروی، تحولات بین‌المللی به سمتی در حال گذار است که میزان تأثیرگذاری ایالات متحده را در همه تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی، روز به روز افزایش داده است. این وضعیت با تهاجم عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ به تدریج شکل گرفت و با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و آغاز اجرای استراتژیهای جدید ایالات متحده در خاورمیانه، به خصوص عراق، تکمیل شد. بدون تردید حوادث ۱۱ سپتامبر به واسطه رویکرد نوین قدرت، نه تنها دارای پیامدهای جدیدی در سیاست بین‌الملل بوده بلکه اثرات آن بسیار عمیق خواهد بود. ایالات متحده - که تعریف

منافع ملی خود را در غیاب قدرت شوروی بسیار دشوار یافته بود - فرصت طلبانه از این حوادث بهره‌برداری کرده و عناصر تعیین‌کننده منافع ملی خود را آشکارتر ساخت. از آن به بعد ویژگیها و مفاهیم جدیدی همچون «مبارزه علیه تروریسم جهانی» نیز در گفتمان مسلط سیاست بین‌الملل به خصوص در عرصه امنیت بین‌الملل دیده شد؛ به عبارت دیگر امپریالیسم آمریکایی بدون دشمن تراشی نمی‌تواند به مطامع خود دست یابد. از سوی دیگر در حوزه امنیت، همان‌طور که تلقی متعارف برای کسب امنیت از راه پایین آوردن سطح آسیب‌پذیری و پیشگیری از منشاء تهدید در گذشته رویه عمل بود، پاسخهای آمریکا تأییدی بر تلاش برای کسب

امنیت مطلق به جای استراتژی مهار و بازدارندگی بود. مضاف بر اینها سیاست خارجی جرج دبلیو بوش در دوره اول ریاست جمهوری اش، تحت تأثیر حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سمت و سوی جدیدی یافت. در این چارچوب طرح «دکترین جنگ پیش‌دستانه» برای مقابله با تروریسم مطرح گردید. همچنین طرح کلی خاورمیانه بزرگ نیز هدایت‌کننده سیاست خارجی آمریکا گردید. در این میان دو کشور عراق و افغانستان به منظور تحقق این اهداف، اشغال نظامی گردیدند.^(۱)

حمله نظامی به افغانستان، تشکیل ائتلاف جنگ علیه عراق و به دنبال آن سرنگونی رژیم صدام در کمتر از سه هفته، این ایده را تقویت کرد که اجرای گام به گام طرحها و تدابیر جدید آمریکا، فصل تازه‌ای را در شکل‌گیری ژئوپولیتیک جهانی رقم خواهد زد و جنبه‌های جهان تک‌قطبی را بیشتر آشکار خواهد ساخت. آمریکا با اقدامی خارج از حقوق بین‌الملل، جهان سیاست را وارد مرحله تازه‌ای ساخت و در راستای اهداف و خواسته‌های ژئوپولیتیک و قبح‌پاره‌ای از گزاره‌های سیاسی را فروریخت و مفهوم «تغییر رژیم در یک کشور توسط کشور دیگر» را مطرح ساخت. جرج دبلیو بوش، فرصتی تاریخی پس از ۱۱ سپتامبر به دست آورد و سیاست خارجی خود را تهاجمی ساخت. به عقیده وی و اطرافیان نومحافظه‌کارش، ۱۱ سپتامبر توجیهی جدید برای یک سیاست دراز

مدت به وجود آورد. ریچارد پرل، معاون سابق وزیر دفاع این کشور در این باره گفت: «این حادثه کاتالیزوری است که تغییر عمده‌ای در سیاستهای ما در قبال تروریسم ایجاد می‌کند و این تغییر باید دولتهای حامی تروریسم را نیز در برگیرد.» برای تأمین این هدف، دولت بوش استراتژی حمله پیش‌دستانه را در دستور کار و برای تحقق این مقصود، یک جانبه‌گرایی را مدنظر قرارداد، به عبارت دیگر یک جانبه‌گرایی، محور طرحهای استراتژیک ایالات متحده گردید.^(۲) از سوی دیگر جرج دبلیو بوش در سخنرانی خود در اول ژوئن ۲۰۰۲ دکترین دفاع پیش‌دستانه را مطرح ساخت: «در اکثر اوقات در قرن گذشته دفاع از آمریکا مبتنی بر دکترین بازدارندگی و سد نفوذ دوران جنگ سرد بود. در برخی موارد این استراتژی هنوز کاربرد دارد اما اگر منتظر تهدید بمانیم بسیار دیر عمل کرده‌ایم... ما باید مبارزه با دشمن را آغاز کنیم و با بدترین تهدیدها قبل از ایجاد آن مبارزه کنیم.» وی ادامه می‌دهد: «ایالات متحده در هر زمان و در هر جایی که تشخیص دهد پیش‌دستی در توسل به نیروی نظامی را به طور یک‌جانبه اعمال خواهد کرد.»^(۳) در این سخنان به خوبی دکترین جدید سیاست دفاعی و خارجی ایالات متحده مشخص می‌گردد که عبارت باشد از مقابله با کشورها و دولتهای حامی تروریسم از طریق دفاع پیش‌دستانه. جرج دبلیو بوش این موضوع را در سخنرانی خود در کنگره آمریکا



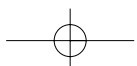
ریاست جمهوری جرج دبلیو بوش نیز مطرح شده بود ولی در این دوره تحت نفوذ تیم نومحافظه کار و افراطی مشاوران، نمود عملی یافت تا جایی که دولت بوش با ارائه «سند استراتژی امنیت ملی» در سپتامبر ۲۰۰۲ حمایت خود را از حمله پیش دستانه اعلام کرد. دیدگاههای منعکس شده در این سند کاملاً جدید نبود و در آن عناصری وجود داشت که نشانگر تداوم سیاستی بود که در زمان کلینتون شکل گرفته بود. مطالعه سند راهبردی امنیت ملی، امکان شناخت ابعاد سیاست خارجی دولت بوش را فراهم می سازد. استراتژی امپریالیستی امنیت ملی آمریکا مقرر می دارد: «امروزه آمریکا از قوای نظامی و آن گونه اقتدار اقتصادی و سیاسی برخوردار است که در گذشته نظیر آن مشاهده نشده است. براساس اصول و ثروت فرهنگیمان ما از قدرتی که داریم برای به دست آوردن امتیازات یک جانبه استفاده نمی کنیم بلکه در عوض کوشش می کنیم که در جهان، توازن قدرت ایجاد کنیم تا به این وسیله از آزادی انسانها حمایت کنیم. تحت این شرایط همه کشورها می توانند از این حق انتخاب برخوردار باشند که با مزایا و چالشهایی که آزادی اقتصادی و سیاسی برای آنها به وجود می آورد، چه برخوردی داشته باشند. ما با ایجاد روابط مناسب با قدرتهای بزرگ از صلح محافظت و با حمایت از آزادی و جوامع آزاد در همه قاره ها به استحکام بنیادهای جوامع آزاد

در ژانویه ۲۰۰۲ نیز تصریح نمود: «ما باید مانع تهدید آمریکا و جهان به دست تروریستها و رژیمهایی شویم که به دنبال دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی، شیمیایی و بیولوژیکی یا هسته ای هستند». وی در این سخنرانی، ایران، عراق و کره شمالی را مصداق چنین دولتهایی شمرد. طبیعی بود که آمریکا برای رسیدن به اهداف بلند پروازانه خود، نیازمند هزینه فراوانی باشد. جرج دبلیو بوش اعلام کرد: «توانایی نظامی آمریکا برای آغاز جنگ، بسیج خواهد شد، هر قدر می خواهد این جنگ طول بکشد و یا هر قدر هزینه داشته باشد.»

شکاف استراتژیک بین آمریکا و بقیه دنیا پس از ۱۱ سپتامبر در بودجه ای پیدا شد که به پنتاگون اختصاص یافت. در ژانویه ۲۰۰۲ بوش افزایش ۴۸ میلیارد دلاری بودجه پنتاگون را خواستار شد که این رقم از مجموع بودجه ای که بسیاری کشورها صرف هزینه های دفاع خود می کنند، بیشتر است. این رقم به بودجه ۳۷۹ میلیارد دلاری وقت پنتاگون اضافه شد. این مسئله باعث گردید. فرید ذکریا سردبیر نیوزویک (درست همانند چاوش اسکندر مقدونی) دوران جدید را عصر هژمونی آمریکا خواند. در این چارچوب، آمریکا حمله به افغانستان و عراق را طراحی و اجرا کرد و کشورهایی را در زمره محور شرارت قرار داد.^(۴)

دکترین حمله پیش دستانه قبل از دوره

۸۴



کمک خواهیم کرد.»^(۵)

۱- ویژگیهای نوامپریالیسم آمریکا

استراتژی امنیت ملی آمریکا در مورد دکترین حمله پیش‌دستانه برنگرش یک‌جانبه‌گرایانه خود تصریح می‌کند: «دولت ایالات متحده، منافع ما را در داخل و خارج از راه شناسایی و از میان بردن تهدید، پیش از رسیدن به مرزهایش برقرار می‌کند، هر چند ایالات متحده همواره برای جلب حمایت جامعه بین‌الملل کوشش می‌کند، اما در صورت ضرورت، دیگر برای اقدام انفرادی، تردید به خود راه نمی‌دهیم. با استفاده از پیش‌دستی در دفاع مشروع ضد تروریستها اقدام می‌کنیم تا مانع از آن شویم که به ملت و کشورمان آسیب رسانند.»^(۶) در استراتژی کلان سیاست خارجی آمریکا، یک‌جانبه‌گرایی با محوریت قدرت نظامی برچندجانبه‌گرایی غلبه کرده است. در واقع الگوی جدیدی از طرح‌ریزی سیاست خارجی آمریکا ابداع شده است که با اندکی تساهل و تسامح الگوی اقتدارگرایانه (یا نوامپریالیستی) نامیده می‌شود.

در این الگو، تروریسم، جایگزین کمونیسم دوران جنگ سرد شد؛ همچنین محور شرارت نیز در جهان اسلام براساس این سناریو، پدیده‌ای به نام تروریسم اسلامی که مصداق آن جهان اسلام و مسلمانان بودند، تعریف شد. از دیگر ویژگیهای دکترین جدید بوش، احترام نگذاشتن

به مقررات و قوانین بین‌المللی است. این دولت از ابتدای شروع به کار خود بسیاری از قوانین بین‌المللی را زیر پا گذاشت. خروج از پیمان زیست محیطی کیوتو، خروج از پیمان ABM و مهم‌تر از اینها حمله به عراق و افغانستان بدون مجوز شورای امنیت سازمان ملل، نمونه‌های بارز و گویای این امر است. از سوی دیگر استراتژی جدید، ارزش کمی برای ثبات بین‌المللی قائل است. یک‌جانبه‌گرایان با دیدی واقع‌گرایانه بر این باورند که باید سختیهای گذشته را به کناری نهاد.

سیاست گزاران دولت بوش معتقدند ایالات متحده باید فراتر از تفکرات کهنه جنگ سرد حرکت کند حتی اگر این مسئله به خروج آمریکا از پیمان ضد موشکهای بالستیک یا مخالفت با اعضای دیگر پیمانهای رسمی کنترل تسلیحات منجر گردد. به عبارت دیگر در پرتو جنگ علیه تروریسم که توسط دولت بوش عنوان شده است تفکرات تازه و چشمگیری در راستای تجدید ساختار جهان تک‌قطبی مطرح شد. این تفکر، توسل به «اقدامات حفاظتی»^۱ در قالب زورپیش‌دستانه^۲ و حتی پیشگیرانه^۳ را به آسانی میسر می‌داند، اگر مطابق اجماع دولتها باشد، ولی در نهایت نمی‌بایست به قواعد و هنجارهای جامعه بین‌المللی محدود شود.^(۷)

1. Protective Measures

2. Preemptive

3. Preventive

۲- مبارزه با تروریسم از نگاه نومحافظه کاران

بعد از سقوط دیوار برلین، دیک چنی وزیر دفاع وقت - آن گونه که خود آنها می گویند - «دکانی» تأسیس کرد تا درباره سیاست خارجی آمریکا بعد از جنگ سرد در سطح استراتژی بزرگ به تفکر بپردازد. این پروژه، که وجود آن مسکوت گذاشته شد، شامل افرادی بود که اینک در سطحی بالاتر - بار دیگر - وارد صحنه سیاست شده اند. در میان آنان می توان از ولفوویتس (معاون پنتاگون)، لوئیس لیبی (رئیس ستاد چنی) و اریک ادلمن (مشاور ارشد سیاست خارجی چنی) نام برد. به طور کلی، گروهی منسجم از محافظه کاران که خود را متفکتر، دارای ثبات ذهنی بیشتر و به لحاظ فکری جسورتر از بسیاری از افراد دیگر در واشنگتن می دانند. رامسفلد نیز که دارای این ویژگیها است بیش از ۳۰ سال با چنی همکاری نزدیک داشته است. به عقیده برژینسکی قطعاً نقش جریان مسیحی وابسته به طیف راست انجیلی در آمریکا بر سیاست خارجی این کشور مهم بوده است، با این حال این احساس که عمده ترین خطرها و تهدیدها از سوی تروریسم بین المللی صورت می گیرد نیز در مناسبات کنونی واشنگتن با جهان نقش به سزایی دارد.^(۸)

مؤسسه آمریکن اینترپرایز که از بزرگترین و معروفترین مؤسسات تحقیقاتی^۴ آمریکا است، محل تبادل آرا و پرورش این قبیل تفکرات

بوده است. این مؤسسه در سال ۱۹۴۳ در واشنگتن دی.سی آمریکا با هدف حمایت و تقویت بنیادهای آزادی تأسیس شد. این مؤسسه در زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به تحقیقات گسترده ای دست زده و - با توجه به اینکه دولتمردان و سیاستگزاران ایالات متحده نیز در این مؤسسه مشغول به کار هستند - در تصمیم گیریهای کلان و مهم این کشور نیز نقش به سزایی ایفا نموده است.^(۹)

گفته می شود ۵۰ محقق ارشد از جمله کارگزاران ارشد دولت بوش در این مؤسسه فعالیت می کنند و دانشجویانی از سرتاسر آمریکا نیز با آنان همکاری دارند. افرادی نظیر؛ پل ولفوویتس^۵ معاون پنتاگون، ویلیام کریستول^۶ سردبیر هفته نامه ویکلی استاندارد^۷، تام دانلی^۸ استراتژیست نظامی و متخصص در امنیت ملی، دیوید فروم مشاور ویژه سابق اقتصادی بوش، مارک گرچت متخصص سابق امور خاورمیانه سازمان سیا، مایکل لدین^۹ متخصص وزارت خارجه، مشاور ویژه وزیر خارجه و مشاور شورای امنیت ملی و پنتاگون در دولت ریگان، موراچیک^{۱۰} عضو ارشد مؤسسه، مایکل نواک^{۱۱} سفیر سابق آمریکا در کمیسیون حقوق بشر در ژنو، ریچارد پرل^{۱۲} عضو ارشد پنتاگون و عضو

4. Think Tanks 5. Wolfowitz

6. William Kristol

7. The Weekly Standard

8. Tom Dannelly 9. David Frum

10. Marc Gerecht 11. Michael Ledeen

12. Jossua Muravchik

هیأت سیاسی دفاعی و امنیت بین‌المللی در دوره ریگان، دانیل پلتکا^{۱۳} عضو ارشد کمیته روابط خارجی سنای آمریکا در امور خاور نزدیک و جنوب آسیا و همچنین محققان دیگری نظیر گافنی^{۱۴}، کوهن^{۱۵}، جیمز وولسی^{۱۶} رئیس اسبق سیا، روبرت کاگان^{۱۷} و افرادی دیگر، نسل جدید تصمیم‌گیران سیاستهای آمریکا به شمار می‌روند. در بعد رسانه‌ای نیز باید به شبکه تلویزیونی Fox News، گاهنامه‌ها و هفته‌نامه‌های Review, The New Republic, The Weekly Standard, National Foundation Hadson Institute و همچنین مؤسسه تحقیقاتی Heritage اشاره کرد. بوش در دیدار از مؤسسه «آمریکن اینترپرایز» گفته است: «شما از بهترین مغزهای کشور هستید و دولت من مفتخر است که ۲۰ نفر همکار از میان شما دارد».^(۱۰)

شد بلکه خروج از صحنه بین‌المللی باعث هرج و مرج خواهد شد. بنابراین نظریه پردازان دولت بوش معتقدند آمریکا با گسترش میلیتاریسم و ورود نظامی به صحنه جهانی توان ایجاد نظم و صلح، بسط دموکراسی و گسترش بازارهای مصرفی و تجارت آزاد را فراهم خواهد کرد. هر چند استراتژی امنیت ملی بوش با تعبیرها و تلقیهای خیرخواهانه برای گسترش دموکراسی و حقوق بشر و زدودن رژیمهای دیکتاتوری و حامی تروریسم شکل گرفته ولی تردیدی نیست که تأمین‌کننده منافع نوامپریالیستی آمریکا به ویژه در جهت منافع اقتصادی آمریکا و نظام سرمایه‌داری آمریکا می‌باشد.

این استراتژی از ۷ عنصر تشکیل شده است؛ تعهد به جهان تک قطبی بدون رقیب برای آمریکا، تحلیل تهدیدهای جدید جهانی و چگونگی برخورد با آنها، نسخ بازدارندگی دوران جنگ سرد، تعریف و قالب‌بندی جدیدی برای حاکمیت، عدم توجه به حقوق بین‌الملل و معاهدات متحدان و شرکای امنیتی، برخورد مستقیم و به دور از محذورات با تهدیدات و در نهایت این استراتژی جدید ارزش کمی برای ثبات بین‌المللی قائل است. نومحافظه‌کاران خود را به «لئواشتراس» فیلسوف سیاسی مغزهای کشور هستید و دولت من مفتخر است که ۲۰ نفر همکار از میان شما دارد».^(۱۰)

استراتژی امنیت ملی آمریکا که با نفوذ این عناصر در دولت بوش تنظیم شده است در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ با رویکردی کاملاً میلیتاریستی منتشر شد.^(۱۱) این استراتژی مبتنی بر قدرت نظامی بوده و مقرر می‌کند که بهترین دفاع از خود، تهاجم است و آمریکا باید به اصطلاح صلح جهانی را از طریق حذف دیکتاتورها و ایجاد جوامع باز و دموکراتیک برقرار سازد. آمریکا نیازمند این است که از قدرت خود برای کسب نتایج و ستانده‌های سیاسی بهره‌گیرد. اگر آمریکا از قدرت خود استفاده نکند نه تنها قدرت حاشیه‌ای خواهد

13. Daniel Pletka 14. Gafny
15. Kohen 16. Jmes Woolsey
17. Robert Kagan



معاصر آلمانی تبار متصل می‌دانند و معتقدند که آرای او در شکل‌گیری آرای نوامپریالیستی آنان، مؤثر بوده است. اشتراوس که در دوران جمهوری

وایمار - یکی از دموکراتیک‌ترین تجربه‌های دموکراسی تاریخ مدرن - و در جریان ظلم آلمان هیتلری قرار گرفته بود، به خارج گریخت. وی پس از اقامتی کوتاه در انگلستان، راهی آمریکا شده و پس از مهاجرت به آمریکا به همراه «هانا آرنت»، یکی از قوی‌ترین حلقه‌های اندیشه سیاسی جهان را در دانشگاه شیکاگو آمریکا تشکیل داد. شاگردانش از با نفوذترین اساتید کنونی علوم و اندیشه سیاسی (اندیشه اشتراوسی) در آمریکا به شمار می‌روند.^(۱۳)

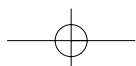
از این بحث که بگذریم، نومحافظه‌کاران افکار لئواشتراوس را این‌گونه تفسیر می‌کنند که بایستی به اندیشه‌های یونان باستان و تقسیم ارزشها به خیر و شر بازگشت. براساس آن، دموکراسی غربی ضعیف به درد نمی‌خورد و برای بقای دموکراسی، به کارگیری زور لازم است. اگر دموکراسیهای غربی قرار است قوی و پایدار بمانند، باید این دموکراسی را به همه دنیا گسترش دهند (برخی از متفکران سیاسی به ویژه صاحب‌نظران فلسفی، انتساب آرای نومحافظه‌کاران را به «لئواشتراوس» درست نمی‌دانند و معتقدند که نومحافظه‌کاران با این کار خواسته‌اند برای رویکرد نوامپریالیستی و

ضدبشری خود، خاستگاهی فلسفی بتراشند. آنان معتقدند که نقد لئواشتراوس به دموکراسی

غربی به هیچ وجه توجیه‌کننده این‌گونه رفتارها نیست).

نومحافظه‌کاران نیک می‌داند که به دلیل ماهیت افکار انقلابی نمی‌تواند مدت زیادی دوام بیاورد، ماهیت افکار انقلابی پایدار نیست و اگر در مدت زمانی به محافظه‌کاری متعادل و معقول بدل نشود، افول خواهد کرد. بدین سبب آنها تلاش می‌کنند در کوتاه‌ترین زمان به اهداف جهانی خود دست یابند. آنها به حزب خاصی تعلق ندارند و در هر دو حزب دموکرات و جمهوریخواه آمریکا دیده می‌شوند. آنها همیشه در ترس به سر می‌برند. ترسی مبهم از اینکه مبادا مورد حمله قرار گیرند. اصولاً استراتژی این گروه از این منظر تغذیه می‌شود. تعداد یهودیان نیز در این گروه کم نیست. آنان از حادثه ۱۱ سپتامبر بهترین استفاده را بردند، چرا که تا آن زمان افکار عمومی، آنان را تندرو می‌دانست و از آنان طرفداری نمی‌کرد. در این فضا، عمده شعارهای نومحافظه‌کاران در آمریکا این بوده که ارزشهای جهانی همان منافع آمریکاست و فعلاً واشنگتن سمبل و نمونه خیر مطلق است. برای سیطره خیر بر جهان باید سه اقدام مهم شامل؛ تسلیح دوباره آمریکا، جلوگیری از رقابت دیگر کشورها و مقابله با آنان و شکار رژیمهای نامطلوب (یا به زعم آنان دیکتاتور) انجام گیرد.

«ریچارد پرل» نظریه‌پرداز حزب جمهوریخواه با ۲۵ سال سابقه کار در پنتاگون



در رابطه با استراتژی خاورمیانه ای آمریکا می‌گوید: «آنهايي که فکر می‌کنند عراق در لیست برخورد با تروریسم قرار دارد باید در رابطه با سوریه، ایران، سودان، یمن، سومالی، کره شمالی، لبنان و دولت خودگردان فلسطین نیز فکر کنند. اگر ما یک یا دو عامل حکومتی تروریستی را از میان برداریم، سایرین حساب کار خود را خواهند کرد. ما وقتی یک مورد را حل کردیم به کشور دیگر می‌گوییم شما در ردیف بعدی قرار دارید. اگر دست برنداری همان گونه با شما رفتار می‌شود».^(۱۳) در این راستا منطقه خاورمیانه مجدداً به عنوان مدخل اجرای طرحهای جدید آمریکا و به شکل جدی تری مورد توجه قرار می‌گیرد و با توجه به اولویتهای جدید سیاست خارجی ایالات متحده در منطقه، رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا دکتین حمله پیشدستانه و کالین پاول، وزیر امور خارجه طرح مشارکت آمریکا در خاورمیانه را ارائه می‌دهند و اولین گام اعمال این تئوریهها نیز کشور عراق محسوب می‌شود.

۳- طرح خاورمیانه بزرگ

نزدیک به دو سال است که در محافل سیاسی، دانشگاهی و رسانه‌ای جهان خصوصاً خاورمیانه یک موضوع سیاسی تحت عنوان «طرح خاورمیانه بزرگ» مورد بحث و بررسی است. درباره این طرح صحبت‌های زیادی می‌شود و موافقان، مخالفان و منتقدان اصلاح طلب طرح

در مقابل هم صف آرایی کرده‌اند و این صف آراییهها در حالی است که هنوز خود طرح از وضوح و شفافیت لازم برخوردار و معلوم نیست که این طرح چه اهدافی را دقیقاً و در چه محدوده جغرافیایی دنبال می‌کند؟ معمولاً هر صاحب نظری که درباره طرح صحبت می‌کند اهداف متغیری را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی که از مغرب عربی تا شرق اندونزی را دربرمی‌گیرد مطرح می‌سازد. شاید مهم‌ترین دلیل این وضعیت آن است که اساساً طرحی با مشخصات کامل که ابعاد آن مشخص و به دقت هدف‌گذاری شده باشد وجود خارجی ندارد بلکه ایده‌ای مطرح شده و قرار است در مسیر حرکت خود قالب یک طرح را به خود بگیرد. به عبارت دیگر «طرح خاورمیانه بزرگ» نقشه راهی است که فقط مسیر کلی راه را نشان می‌دهد و مشخصات دقیق راه باید در طول حرکت به دست آید. مطالعه ادبیات سیاسی موجود درباره «طرح خاورمیانه بزرگ» مبین این نکته است که در حال حاضر اطلاعات موجود درباره این طرح بیشتر مربوط است به سابقه و تاریخچه طرح و بعضاً تصور می‌کنند که وقتی سابقه طرح را توضیح می‌دهند به تشریح طرح مشغول هستند در حالی که بیان تاریخچه و سابقه یک موضوع به هیچ عنوان به معنی توضیح و تشریح آن تلقی نمی‌شود.

با نگاهی به سابقه رویکرد ایالات متحده به مسئله عراق و روند دموکراسی‌سازی منطقه،

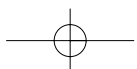


اقتصادی، دیپلماتیک و استراتژیک آمریکا مهم تر از قضایای حقوق بشر و دموکراسی در منطقه است. بنابراین واشنگتن ترجیح می‌داده که دیکتاتورهای کنونی را بر سر قدرت نگه دارد تا اینکه در مواقع ضروری و حساس در جهت منافع بر آنها اعمال فشار کند. در نهایت برنامه دموکراسی‌سازی دولت کلینتون در خاورمیانه در حد شعار باقی ماند. آمریکاییان می‌گویند که وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر در آمریکا، فرصت خوبی بود برای آنها تا این دو گزینه در فاصله زمانی مناسبی برای کسب اهداف و آرمانهای منطقه‌ای و جهانی ایالات متحده پیگیری شود. آمریکاییان می‌گویند که سابقه طرح خاورمیانه بزرگ به گزارش توسعه انسانی سازمان ملل متحد درباره کشورهای عربی (مجموعه ۲۲ کشور عضو اتحادیه عرب) باز می‌گردد که عده‌ای از نویسندگان عرب به سفارش برنامه توسعه ملل متحد (UNDP) در سالهای ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ آن را تهیه کردند. هدف کلی این گزارش همانند دیگر گزارشهای برنامه توسعه ملل متحد درباره کشورهای و مناطق مختلف تلاش برای بیان واقعیت‌های مربوط به توسعه انسانی در این کشورهاست. برنامه سازمان ملل متحد در قالب گزارشهای سالانه خود در خصوص کشورهای مختلف تلاش می‌کند معیارهای مشخصی از شاخصهای توسعه انسانی را در همه کشورهای جهان برای برنامه ریزیهای توسعه در اختیار تصمیم‌گیران

درک می‌شود که راهبرد ایالات متحده (قبل از ۱۱ سپتامبر) در قبال عراق، حفظ صدام به صورت مهار شده و اقتصادی ویران و تسلیحات متعارف و غیرمتعارف ناکارا بر مسند قدرت بود. در مبحث دموکراسی نیز مقامات ایالات متحده (به خصوص در دوران کلینتون) همواره به تعهدات دولت در جهت به اصطلاح «انقلاب جهانی دموکراسی» اشاره داشته‌اند.^(۱۴) تفکر غالب در دولت کلینتون در این راستا این بوده که کشورهای دموکراتیک در منطقه شرکای مطمئن تری در دیپلماسی، تجارت، موافقتنامه‌های بازرگانی و حمایت از محیط زیست هستند. آنچه برای آمریکاییها مبهم و چالش‌آور بوده، این است که روند دموکراسی‌سازی در منطقه احتمالاً باعث گرایش مردم به اسلامگرایان و به دنبال آن به قدرت رسیدن آنها و در نهایت به ضرر منافع آمریکا تمام شود. به زعم ریچارد مورفی (متخصص امور خاورمیانه و عضو ارشد کاخ سفید) بحث دموکراسی در خاورمیانه بحثی دشوار، پیچیده، حساس و مهم است که وی از آن با عنوان «معمای دموکراسی» یاد می‌کند.

دولتمردان کاخ سفید می‌گویند تا قبل از حوادث ۱۱ سپتامبر به این ارزیابی رسیده بودند که دولتهای به اصطلاح دوست، قادر به اعمال دموکراسی نیستند و بهترین و آسان‌ترین گزینه نیز برای آمریکا، عدم اتخاذ هرگونه موضعی در قبال این قضیه است. به هر حال تأمین منافع

۹۰



قرار دهد و واقعیات مربوط به توسعه انسانی را به شکلی که هست نشان دهد.^(۱۵)

گزارش تهیه شده درباره واقعیات توسعه انسانی در کشورهای عربی هم در همین چارچوب صورت گرفت، اما توجه ویژه‌ای که به آمارهای موجود درباره کشورهای عربی صورت گرفت باعث گردید که گزارش برنامه توسعه ملل متحد از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شود و راهکارهای خاصی را برای مقابله با وضعیت بحرانی موجود پیشنهاد کند. قبل از آنکه بحث خود را درباره راهکارهای پیشنهادی دنبال کنیم به برخی از آمارهای موجود در این گزارش اشاره می‌کنیم:

الف- جمع کل درآمد داخلی کشورهای بیست و دو گانه عضو اتحادیه عرب کمتر از درآمد کشوری مانند اسپانیاست.

ب- حدود ۴۰ درصد اعراب بالای ۱۸ سال یعنی ۶۵ میلیون نفر بی سوادند و زنان یک سوم این تعداد را تشکیل می‌دهند.

ج- با ورود به سال ۲۰۱۰ بیش از ۵۰ میلیون جوان وارد بازار کار می‌شوند و با ورود به سال ۲۰۲۰ این تعداد به ۱۰۰ میلیون نفر خواهد رسید، از این رو باید حداقل ۶ میلیون شغل جدید ایجاد شود تا بتواند این افراد تازه وارد را جذب کند.

د- اگر میزان بیکاری در همین سطح باشد تا سال ۲۰۱۰ شمار بیکاران به ۲۵ میلیون نفر خواهد رسید.

ه- یک سوم از افراد منطقه با درآمد روزانه کمتر از دودلار زندگی می‌کنند. برای بهبود شرایط زندگی در این منطقه باید توسعه اقتصادی به دو برابر رشد کنونی برسد و رشد ۳ درصدی کنونی به حداقل ۶ درصد برسد.

و- حدود ۵۱ درصد از جوانان عرب تمایل دارند به سایر کشورها مهاجرت کنند و مقصد مورد نظر این جوانان کشورهای اروپایی است.

کنفرانسها و مذاکرات متعددی با هدف یافتن راهکارهای مناسب برای مقابله با این وضعیت برگزار و پیشنهادهای متعددی مطرح گردید که از بهترین آنها می‌توان به روند بارسلون اشاره کرد که فرانسه و اسپانیا تلاش کردند برای کشورهای عربی حوزه جنوبی مدیترانه به اضافه ترکیه و اسرائیل راه حلی ارائه کنند.^(۱۶)

مباحث کلی درباره ضرورت توسعه کشورهای جنوب به طور کلی و کشورهای عربی به طور خاص با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر و ورود جدی آمریکا به بحثی تحت عنوان مبارزه با تروریسم ابعاد گسترده تری پیدا کرد. ظاهرآ غرب در یک فرصت طلبی، دستاوردهای گزارش توسعه انسانی را پوشش مناسبی برای مطامع خود یافتند و بسیار مناسب دانستند که تحت همین پوشش، اغراض نوامپریالیستی خود را جلو ببرند. گفته شد که در یک تحلیل کلی، جهان غرب به این جمع بندی رسیده است که توسعه



دکترین وی، گسترش دموکراسی، ایجاد حکومت‌های میانه رو در خاورمیانه، ایجاد جامعه مدنی و گسترش فرصت‌های اقتصادی، اصلاحات آموزشی و بهبود حقوق زنان، آزادسازی تجاری و بازار آزاد، ایجاد بانک توسعه خاورمیانه بایستی در کشورهای مذکور صورت گیرد. کالین پاول، وزیر امور خارجه سابق آمریکا، طی سخنانی در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۲ معضلات و تشکیلات متعدد خاورمیانه در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را تشریح نمود که تداوم این روند، تهدید جدی علیه منافع ملی آمریکا تلقی می‌شود. (۱۷)

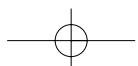
پاول نیز بر این واقعیت صحه گذاشت که چالش‌های فراوانی در خاورمیانه وجود دارد که هر یک از آنها تهدید کننده منافع ملی آمریکا و ملت‌های منطقه خواهد بود. گفته شد که منطقه خاورمیانه از کاروان پیشرفت جهانی عقب مانده است. در وضعیت کنونی، بسیاری در این منطقه، قدرت و توانایی لازم برای تحقق آسایش و راحتی در قرن ۲۱ را ندارند و نمی‌توانند راه توسعه را هموار کنند. هم اکنون در منطقه، چهارده میلیون نفر از بی سواد و ناتوانی در به دست آوردن معیشت لازم رنج می‌برند و چهارده میلیون عرب به زودی در هشت سال آینده، وارد بازار کار می‌شوند؛ اما دست اندرکاران اقتصاد زمینه کار را برای آنان فراهم نمی‌کنند و درآمد ملی ۲۶۰ میلیون نفر ساکنان کشورهای عربی، کمتر از آن چیزی است که

نیافتگی کشورهای عرب مهم‌ترین زمینه ساز تروریسم است و مقابله با تروریسم بدون توسعه این کشورها غیرممکن است و برای برون رفت از این وضعیت راهکارهای زیر پیشنهاد گردید:

- ۱- منطقه به سوی دموکراسی و حکومت‌های شایسته ترغیب شود.
 - ۲- جامعه ای فرهیخته در این کشورها به وجود آید.
 - ۳- فرصت‌های اقتصادی توسعه یابد.
- پیشبرد سه راهکار فوق در منطقه ای که به نظر غرب خصوصا آمریکا منطقه تروریست پرور محسوب می‌شود عنوان «طرح خاورمیانه بزرگ» را به خود گرفت بدون آنکه مشخص شود که این سه راهکار چگونه می‌تواند در منطقه وسیعی که از کناره‌های اندونزی در شرق تا غرب آفریقا را پوشش می‌داد، اجرا شود؟ بسیاری از سئوال‌های مطرح شده درباره این طرح بدون پاسخ گذاشته شده است اما یک مسئله مرتب تکرار می‌شود که وضع موجود منطقه باید به یک وضعیت جدیدی تحول یابد و این تحول وضعیت، تحولی کیفی و بنیادی است که موجب تغییر ساختارها، بنیادها و روابط بین ساختارها می‌شود.

۴- چرا خاورمیانه بزرگ؟

چارچوب دموکراتیزاسیون آمریکایی برای خاورمیانه از سوی پاول مطرح شد. براساس



چهل میلیون نفر اسپانیایی تولید می‌کنند. به عقیده پاول، بسیاری از اقتصادها در خاورمیانه، از رابطه بازی و قوانین عقب مانده رنج می‌برند و کمی سرمایه‌گذارها، کارشناسیها و آموزشها در منطقه مشاهده می‌شود و کشورهای خاورمیانه به طور عمومی از بازارهای جهانی دور هستند و بیش از یک درصد از صادرات غیرنفتی جهانی را تولید نمی‌کنند. تنهاده کشور در خاورمیانه عضو سازمان تجارت جهانی هستند. گفته شد که ذخایر برخی تولیدکنندگان کوچک خلیج فارس در بیست و پنج سال آینده به انتها خواهد رسید. اگر تا آن زمان نتوانند به اقتصاد خود تنوع ببخشند، سرنوشت بدی در انتظارشان خواهد بود.

گفته شد که نبود فرصتهای اقتصادی که به مرز ناامیدی و یأس رسیده است و نوع نظامهای اقتصادی، مجموعه خطرناکی را به وجود آورده است و مردم خاورمیانه به صدای سیاسی قوی نیاز دارند. وزیر امور خارجه آمریکا سپس به انجام برخی اصلاحات در تعدادی از کشورهای منطقه اشاره کرد و گفت: «روزنه‌های امیدی در خاورمیانه وجود دارد و کشورهایی همچون قطر و بحرین دست به اصلاحات سیاسی شجاعانه‌ای زده‌اند. در این کشورها سازمانهای مدنی در حال پیشرفت هستند تا هویتهای شخصی زنان را تأمین کنند؛ در رسانه‌ها نیز پیشرفتهایی مشاهده می‌شود به ویژه در زمینه ماهواره؛ اما برخی هنوز به سطح احساس

مسئولیت درباره این رسانه‌ها نرسیده‌اند، تا مسئولان واقعیتها را بیان کنند؛ اما اطلاعاتی را عرضه می‌کنند که در گذشته این کار را نمی‌کردند. حال آنکه با این اطلاعات زمینه رشد علم و معرفت برای تربیت نسل جدید فراهم می‌شود اما در خاورمیانه هنوز جوامعی هستند که رژیمهای بسته سیاسی در آنها حکومت می‌کنند و سازمانهای مدنی را در کنترل خود داشته و اجازه نمی‌دهند جوامع به سطح عالی برسند. حال آنکه نوگرایی، دموکراسی، تقویت احزاب سیاسی، انجمنها و رسانه‌های گروهی و گسترش مشارکت مردمی در پیشرفت جوامع بسیار مهم هستند».

پاول در ادامه به بررسی وضعیت آموزش و جوانان پرداخت و گفت: «بسیاری از کودکان در خاورمیانه به آگاهی و شناخت لازم نیاز دارند تا از جهان باخبر شوند. ده میلیون کودک مدرسه‌ای، به جای آنکه در مدارس باشند در خیابانها و مکانهای کاری دیده می‌شوند. ۶۵ میلیون پدر و مادر سواد ندارند و شاید از هر صد نفر یک نفر رایانه داشته باشد تا بتواند با جهان در ارتباط باشد. ضمن اینکه بسیاری هستند که نمی‌توانند مهارتهای لازم را برای پیوستن به جهان قرن بیست و یک به دست آورند. از فرهنگ و آموزش، به جای آنکه به شیوه اندیشیدن و ابداع تفسیر شود؛ عکس آن اجرا می‌شود. در گزارش توسعه عربی مشاهده می‌شود که آموزش نقش مهم خود را به منزل

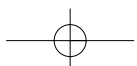


صحنه برای ظهور مجدد نهضت‌های بنیادگرا آماده شود (به دلیل رکود اقتصادی و ناکامی احزاب سیاسی غیرمذهبی در تأمین رهبری سیاسی پذیرفتنی)، بنابراین، تغییر رژیم ممکن است با پیدایش چندین رژیم مذهبی فوق‌العاده محافظه‌کار در منطقه همراه باشد. این رژیم‌های مذهبی افراطی، از حمایت اخلاقی و احتمالاً زبانی رژیم‌های مذهبی قبلی برخوردار خواهند بود. مصر، ترکیه، عربستان سعودی و پاکستان یا برخی از کشورهای دیگر منطقه ممکن است با تغییرات سیاسی عمده‌ای رو به رو شده و به رژیم‌هایی که فعالانه ضد آمریکایی هستند، تبدیل شوند. روی کارآمدن یک رژیم ضد آمریکایی در عربستان سعودی که صادرات نفت را قطع کند، چندان محتمل به نظر نمی‌رسد اما اگر چنین شود و این رژیم دوام بیاورد، ضربه سختی است بر اقتصاد آزاد که پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمده است. از طرف دیگر کالین پاول تأکید کرده بود که گسترش نگرش ضد آمریکایی در برخی کشورهای عربی و همچنین مخالفت با وجود پایگاه‌های آمریکا در منطقه، مسئله‌ای هشدار دهنده برای آمریکا محسوب می‌شود. به طور خلاصه پاول می‌گوید که اهداف دکترین او چنین است:

۱- در مسئله گسترش دمکراسی، به حمایت از انتخابات آزاد در خاورمیانه از طریق حمایت‌های کارشناسی و نهادینه کردن

عاملی برای توسعه و پیشرفت از دست داده و وسیله‌ای برای تحکیم و گسترش عقب‌ماندگی اجتماعی و فقر شده است. بیش از نیمی از زنان در جهان عرب بی‌سوادند و بیش از نیمی از مردان از بیکاری رنج می‌برند. زنان مجموعه کوچکی از اعضای پارلمانی را در کشورهای عربی تشکیل می‌دهند. کشورهای خاورمیانه امکانات لازم را برای زنان فراهم نمی‌کنند و آینده امیدوارکننده‌ای برای زنان وجود ندارد. به عقیده وزیر امور خارجه سابق آمریکا، هر کشوری که در خاورمیانه عقب بماند آینده‌ای نخواهد داشت و زمان آن فرا رسیده است تا امیدها برای پیشرفت به وجود آید. آمریکا علاقه‌مند است در کنار ملت‌های خاورمیانه بایستد تا آنها به سوی صلح و ساخت زندگی بهتر برای کودکان خود حرکت کنند.

در زمینه احتمال تغییرات سیاسی منطقه در استراتژی امنیت ملی جدید آمریکا، پیش‌بینی شده است. تغییرات سیاسی حکومتها به ویژه در کشورهای بزرگ همچون مصر، عربستان سعودی، ترکیه، پاکستان، عراق و ایران می‌تواند معادلات نظامی منطقه را به شدت تغییر دهد. این مسئله بسیار نگران‌کننده است؛ زیرا به غیر از ترکیه، در دیگر کشورهای منطقه فرآیند جانشینی خوب، هنوز نهادینه نشده است. شماری از رژیم‌های منطقه ممکن است بر اثر انقلاب سقوط کنند. همچنین ممکن است مثلاً پس از دو نسل شکوفایی اسلام ارتدکس نو،



- اقتصادی کشورهای منطقه (رشد طبقه متوسط، افزایش سطح رفاه عمومی و استانداردهای زندگی و...):
- ب- تضمین جریان مداوم و آسان نفت خاورمیانه به بازارهای جهانی؛
- ج- فراهم ساختن زمینه‌های پیوند اقتصادی اسرائیل با کشورهای منطقه؛
- د- تعمیق مناسبات اقتصادی ایالات متحده با کشورهای منطقه و تثبیت موقعیت اقتصادی این کشور در مقایسه و رقابت با سایر قدرتها.
- از سوی دیگر بوش در نطق سالیانه خود در کنگره آمریکا از پیروزی در جنگ عراق در قالب موفقیتی برای پیشبرد دموکراسی در خاورمیانه یاد کرد و برقراری دموکراسی در خاورمیانه را یکی از اهداف و سیاستهای اصلی خود دانست. وی در این سخنرانی از قصد خود برای حمایت از روند لیبرالیزاسیون آمریکایی و ایجاد فضای باز سیاسی در این منطقه خبر داد و گفت: بودجه اختصاصی واشنگتن برای خاورمیانه را به دو برابر افزایش خواهد داد. رئیس جمهور آمریکا در همین راستا از تاسیس شبکه‌های رادیو-تلویزیونی این کشور به زبانهای عربی و فارسی به منظور از میان برداشتن موانع ارسال پیامهای آمریکایی به ساکنین خاورمیانه خبر داد.^(۱۸)
- دیک چنی معاون رئیس جمهوری آمریکا نیز در مجمع جهانی اقتصاد در دی ماه سال گذشته به موضوع اصلاحات در خاورمیانه اشاره کرد و
- پارلمنتاریسم و نیز تأکید بر مشارکت زنان، حمایت از حقوق شهروندان، گسترش آزادیهای مدنی و قانون‌گرایی، گسترش رسانه‌های گروهی مستقل به تشویق دولتها در مبارزه با فساد و مواردی از این قبیل اشاره شده است.
- ۲- در مورد ایجاد جامعه مدنی، بر اقداماتی نظیر حمایت از آموزش همگانی، محو بی‌سوادی از طریق تشویق آموزش و دانش به ویژه زنان و دختران، ایجاد تغییرات اساسی در کتب درسی، اصلاح برنامه آموزشی و گسترش اینترنت تأکید شده است.
- ۳- در بعد سوم و توسعه اقتصادی، بر ایجاد صندوقهای جبران خلاء اقتصادی خاورمیانه بزرگ تأکید گردیده است که فعالیتهای متعددی را در لوای این صندوق پیش‌بینی نموده‌اند، توسعه پروژه‌های کوچک، مؤسسه تجاری خاورمیانه بزرگ، بانک توسعه خاورمیانه بزرگ در کنار آنها طرحهایی برای پیوستن کشورهای منطقه به سازمان تجارت جهانی و ایجاد مناطق آزاد تجاری ارائه شده است. اهداف مقامهای آمریکایی از برجسته‌ترین ملاحظات اقتصادی در سیاست خاورمیانه‌ای این کشور عبارتند از:
- الف- تثبیت و تضمین منافع سیاسی-امنیتی از طریق اصلاح و بهبود شرایط



به نوعی در این سخنرانی (که در واقع به نوعی سیاست رسمی آمریکا را در این زمینه بازتاب داد)، تصریح کرد که خاورمیانه منبع ایدئولوژیهای - به زعم وی - خشونت‌آمیزی است که مقابله با آنها در سرچشمه یکی از مسئولیتهای خطیر غرب و در راس آن آمریکاست. وی خواهان همراهی سایر کشورهای غربی در این مسیر با آمریکا و در صورت لزوم توسل به زور می‌شود. چنی در این میان به قیاس وضعیت اروپا پس از جنگ جهانی دوم و آشوب حاکم بر آن با وضعیت فعلی خاورمیانه می‌پردازد و چنین اظهار عقیده می‌کند که شکل‌گیری دموکراسی در اروپا نقطه پایان این آشوبها بود و نتیجه می‌گیرد برقراری دموکراسی در کشورهای خاورمیانه می‌تواند دستاوردهای مشابهی به همراه آورد.^(۱۹)

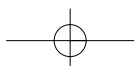
به طور خلاصه اهداف نوامپریالیستی احتمالی آمریکا که در طرح خاورمیانه بزرگ تعقیب می‌شود عبارتند از: نهادینه کردن حضور آمریکا در منطقه خاورمیانه، تسلط بر بازار نفت و خارج کردن کنترل آن از قدرت اوپک، مهندسی جدید خاورمیانه برای تأمین اهداف خود، حفظ حضور اسرائیل و تأمین امنیت آن، کاهش هزینه‌های حضور آمریکا در منطقه، نفوذ و تسلط بر بازار عظیم منطقه و نابود ساختن روحیه بیگانه ستیزی مسلمانان و تسلیم ساختن جهان اسلام به مطامع خود.

۹۶ :

۵- عراق، مدخل طرح خاور میانه بزرگ
عراق، آمریکا را کریدور تحقق طرح نوامپریالیستی خاورمیانه بزرگ می‌داند. مجله «ابزواتور»، چاپ فرانسه، در ۲۳ فوریه ۲۰۰۳ نوشت: آمریکا خواهان نظم جدید سیاسی در خاورمیانه است و برای تحقق این هدف جنگ بر ضد عراق یک ضرورت بوده است؛ زیرا موقعیت استراتژیک عراق برای آمریکایی‌نظیر است.^(۲۰) رژیم عراق بدین دلیل هدف اولیه سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا قرار گرفت که عراق عربی‌ترین کشور جهان عرب محسوب می‌شود و از نظر تاریخی نیز خارج از حیطه نفوذ آمریکا قرار داشته است. از سوی دیگر نومحافظه کاران، ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را آغاز جنگ جهانی چهارم معرفی نموده و عراق رانخستین و مهم‌ترین صحنه این جنگ تلقی می‌نمایند. آنها بر این باورند که:

۱- با استفاده از قوه قهریه‌ی نیروهای مسلح آمریکا رژیمهای منطقه خاورمیانه باید یکی پس از دیگری تغییر یافته و نقشه جغرافیای راهبردی، سیاسی و فرهنگی در قالب طرح دولت‌سازی - ملت‌سازی (تغییر سر و راس حکومتها برای ایجاد تحول در بدنه و ملت) دستخوش تحول بنیادین گردد و در این میان عراق باید اولین کشور باشد.

۲- تجربه انگلستان پس از جنگ جهانی



ایالات متحده نیز در یک فرآیند طولانی باید عراق را به عنوان متحد طبیعی و محل تأثیرگذاری و نفوذ خویش در میان مدت و بلند مدت تبدیل نماید. حضور و کنترل در عراق به مثابه تسلط بر خاورمیانه خواهد بود و این امر مستلزم اعمال رعب، قدرت و بعث گرایی است.

ضمن اینکه رژیم عراق به دلیل الگوبرداری از تجارب اتحاد شوروی، از تشکیلاتی ترین کشورهای خاورمیانه بوده است و از دیوان سالاری ضروری برای تبدیل شدن به آلمان خاورمیانه برخوردار است. عراق متشکل از جمعیت جوان و تحصیل کرده است و ظرفیت مالی مناسب برای تبدیل شدن به الگوی مورد نظر آمریکا در خاورمیانه را دارد. کشوری که توانایی تولید هفت میلیون بشکه نفت در روز را با کمتر از ۲۵ میلیون نفر جمعیت و دومین ذخایر ارزی تأیید شده جهانی را در اختیار دارد، از این موقعیت استراتژیک برخوردار است که آمریکا را در خاورمیانه به منزلتی برساند که این کشور امروزه در اروپا از آن برخوردار است. حضور آمریکا در عراق این فرصت را در اختیار این کشور قرار می دهد که از یک پایگاه درون منطقه ای، کشورهای دوست آمریکا در منطقه را به سوی دگرگونی در ساختارهای سیاسی و اقتصادی مورد نظر رهبران آمریکا سوق دهد. در عین حال، فروپاشی رژیم صدام حسین که از سازمان یافته ترین رژیمها در خاورمیانه بود و

اول در حمله و تصرف بغداد و سپس تأسیس عراق بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی، الگوی مناسب و مورد استفاده ای برای ایالات متحده آمریکا تلقی می گردد.

۳- عمل کرد امپراتوری بریتانیای کبیر در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در فرآیند دولت سازی - ملت سازی - نخبه سازی - مذهب سازی در هند، عراق و مصر می تواند برای دوره جدید امپراتوری ایالات متحده آمریکا در قرن بیست و یکم، آموزنده تلقی شده و «امپراتوری خیر و نیکوکار» باید اساس گفتمان نظم امپراتوری آمریکا برای عصر جدید قرار گیرد.

۴- هرکس بغداد را کنترل نماید، خاورمیانه را در اختیار خواهد داشت.

۵- کنترل بغداد و خاورمیانه مستلزم به کارگیری قوه قهریه و نیروهای مسلح آمریکا و همچنین دکترین اقتدار و برتری کامل از طریق ابزارهای اعمال شوک، هیبت و هیمنه است.

۶- عراق باید سرنوشتی همچون هند را در راهبرد آینده آمریکا در قرن بیست و یکم ایفا نماید. به عبارتی، همان گونه که انگلستان با تصرف و اعمال فرآیند دولت - ملت - نخبه - و مذهب سازی هندوستان را به عنوان جایگاهی برای نفوذ و حضور سیاست، فرهنگ، زبان و اندیشه های آنگلو ساکسونی مستعد و بارور نمود،



دموکراتیک در این کشور است و نه حکومتی اشغالگر در تقابل با اراده مردم. آمریکا به دنبال آن است که در آینده، عراق را به یک نمونه موفق کاپیتالیسم تبدیل کند. با توجه به اینکه تغییرات در عراق به آنجا محدود نمی‌شود، بنابراین ایجاد دموکراسی در آن مثل یک بازی دو مینو به دیگر نقاط خاورمیانه سرایت می‌کند. به زعم نومحافظه کاران آمریکا، سیاست جدید ایالات متحده، پیشبرد راهبرد آزادی در خاورمیانه است و ایجاد یک عراق آزاد در قلب خاورمیانه، تحولی گسترده در انقلاب جهانی برای مردم سالاری خواهد بود. مدلی که برای عراق طراحی شده است، یک مدل آلمان بعد از جنگ جهانی دوم است. کاندولیزا رایس وزیر خارجه کنونی آمریکا نیز در این زمینه معتقد است: «زمانی که دولت جنایتکار صدام حسین توسط رژیم در عراق جایگزین شود که عادل، انسانی و براساس اصول دموکراتیک است فرصتهای بیشتری در دسترس خواهد بود همان طور که آلمان دموکراتیک به صورت محوری برای یک اروپای جدید در آمد که امروز کامل، آزاد و در صلح است. بنابراین یک عراق تحول یافته می‌تواند عنصری کلیدی در خاورمیانه باشد که در آن ایدئولوژیهای نفرت زار رشد نمی‌کند.»^(۲۱)

نومحافظه کاران آمریکا برای عراق اهمیت فراوانی قائل هستند چرا که عراق برای آنها انرژی امنیت و امنیت انرژی را تضمین می‌کند:

نمایش قدرت بی نظیر نظامی آمریکا در شکل دادن این فروپاشی، این امکان را برای تصمیم گیرندگان آمریکایی فراهم می‌کند که به رهبران کشورها در جهان عرب یادآور شوند که تداوم بقای آنان ایجاب می‌کند که در راستای اهداف آمریکا حرکت کنند. با توجه به حضور نزدیک آمریکا در خاورمیانه، بسیاری از دولتهای منطقه به این نتیجه خواهند رسید که در متن حمایت آمریکا، حرکت به سوی دگرگونیهای تصمیم گیرندگان مقیم واشنگتن ضرورتاً نمی‌تواند بد باشد و این امکان وجود دارد که اصلاحات تحمیل شده به تقویت قدرت آنان منجر گردد. حضور آمریکا در عراق در عین حال این فرصت را برای آمریکا ایجاد می‌کند که در میزان وابستگی نظامی و اقتصادی خود به دیگر کشورهای خاورمیانه بکاهد و بدین ترتیب از قدرت مانور وسیع تری برای حرکت دادن آنان به سوی اصلاحات مورد نظر خود برخوردار گردد. با توجه به این واقعیات، جرج بوش، رئیس جمهوری آمریکا در ۱۷ مارس ۲۰۰۳، اعلام کرد وقتی دیکتاتور عراق سرنگون شود، عراقی‌ها می‌توانند سرمشق کلیه منطقه خاورمیانه شوند.

از سویی دیگر آمریکا در عراق با چالشهای تأمین ثبات و امنیت داخلی روبه‌رو است. موفقیت در عراق، مقدمه‌ای برای بخشیدن نظم نوینی به کل خاورمیانه خواهد بود. البته این موفقیت، به معنای حاکمیت ثبات و حکومتی



محروم نماید. به عبارت دیگر، امنیت انرژی نه فقط در قالبی در جهت استفاده خویش بلکه به منظور محروم ساختن دیگران از آن، در قالب راهبرد کلان امنیت ملی ایالات متحده آمریکا برای قرن بیست و یکم از هم اینک پیاده و عملیاتی شده است. عراق نقطه آغاز و کانون راهبرد کلان امنیت ملی ایالات متحده آمریکا در قرن بیست و یکم است که به طور قطع شکست و توفیق در این صحنه، در آینده نظام بین الملل تأثیرات به سزایی خواهد داشت. این امر از دید دولتها و پژوهشگران اروپایی به ویژه فرانسوی و آلمانی و همچنین روسی، چینی و ژاپنی مغفول نمانده چرا که نومحافظه کاران و دولت جورج بوش علاقه، تمایل و تلاشی برای اشاعه دمکراسی در منطقه خاورمیانه و جهان اسلام نداشته و ندارند، بلکه درصدد تأمین انرژی امنیت و امنیت انرژی هستند.

۶- رویکردهای آمریکا در عراق از نگاه

شورای روابط خارجی

شورای روابط خارجی ایالات متحده با اعلان نظر دانشگاه «رامیس» اتخاذ یک رویکرد سه مرحله‌ای را برای عراق در نظر گرفته است که بین ضرورتها و اهداف طولانی مدت و کوتاه مدت تمایز قائل شده است. به نظر شورای روابط خارجی، اجرای این استراتژی و تقسیم

الف- انرژی امنیت بدین معنا است که ایالات متحده آمریکا پس از پایان جنگ سرد در اوایل قرن بیست و یکم درصدد استقرار نظم، ثبات و امنیت در قالب یک طرح کلان آمریکا محور در نظام بین الملل است. عوامل مخل این نظم و برهم زنده آن در حال حاضر تنها در جهان اسلام به نحو عام و منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا به نحو خاص حضور دارند. به منظور مقابله با چنین انرژیهای امنیتی (یا به عبارت دیگر سوخت ضد امنیتی علیه آمریکا) نیروهای مسلح آمریکا باید با استقرار در اقصی نقاط جهان در قالب پایگاههای رسمی و غیر رسمی به هر شکل ممکن با این عوامل مقابله نمایند، در حال حاضر کنترل این امر فقط از طریق عراق امکان پذیر است.

ب- امنیت انرژی بدین مفهوم است که جهان صنعتی و در حال توسعه در طول حداقل یک دوره نیم قرن به نفت و گاز که مهم ترین ذخایر آن در خاورمیانه و آسیای میانه قرار دارد، محتاج و نیازمند است. ایالات متحده آمریکا با تسلط بر این منابع نه تنها می تواند امنیت انرژی خویش را تأمین نماید، بلکه قادر است از طریق تحدید (محدودسازی) و تحریم رقبا و چالش گران خود، به ویژه چین، اروپا و ژاپن را از بهره برداری از این منبع عظیم



نشان می‌دهد که آمریکاییها واقعاً دنبال دموکراسی نبوده و با حفظ ظواهر دموکراتیک، قصد برپا ساختن رژیمهای دیکتاتوری تحت نفوذ را دارند).

۸- عراق، جامعه‌ای متفاوت

عراق کشوری است که از زمان شکل‌گیری آن تاکنون به میزان وسیعی تحت تأثیر مؤلفه‌های ساختاری درونی و فراملی بوده است. کشور عراق حاصل اتصال سه ایالت بصره، بغداد و موصل توسط قدرتهای جهانی و از جمله انگلستان، بعد از جنگ جهانی اول بود. بنابراین کشور عراق به واسطه منافع و دیدگاههای قدرتهای جهانی ایجاد شد، بدون اینکه تفاوتهای فرهنگی، اجتماعی و هویتی بین گروههای مختلف قومی و مذهبی مد نظر قرار گیرد. بنابراین کشور عراق دارای شکافهای متعدد قومی و مذهبی است که این جامعه را به قطعات و بخشهای مختلفی تقسیم کرده است و این مسئله عمده‌ترین معضل ساختاری جامعه و کشور عراق از ابتدای تأسیس آن بوده است.^(۲۳)

به طور کلی سیاست عراق از زمان ایجاد آن بعد از جنگ جهانی اول تا سقوط صدام دارای چهار مشکل ساختاری بهم پیوسته بوده است: اول، به کارگیری سطوح بالایی از خشونت سازمانی به وسیله دولت برای تسلط بر جامعه و شکل دادن به آن؛ دوم، استفاده از منابع دولتی نظیر مشاغل و کمکهای مالی و اقتصادی به

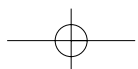
آن به فازها و مراحل جداگانه و اطمینان دادن به مردم عراق مبنی بر آنکه آنها در سرنوشت خود، در کشورشان نقشی حیاتی بر عهده خواهند داشت، از روی کار آمدن یک دیکتاتوری دوباره در این کشور جلوگیری خواهند کرد و به آمریکا کمک می‌نمایند تا با چهره قابل قبول، به پیشبرد منافع عراق کمک کند. به نظر شورای روابط خارجی، آمریکا دو هدف عمده در بلند مدت، میان مدت و کوتاه مدت را باید دنبال کند:

- ۱- اهداف کلیدی مدیریتی بلند مدت: تشکیل یک دولت دموکراتیک، تشکیل دولتی متشکل از اقلیتهای قومی عراقی، تعیین سهمی عادلانه از قدرت، تشکیل یک دولت صدرصد عراقی، و ایجاد یک قانون اساسی الزام آورتر.
- ۲- اهداف کلیدی اجتماعی بلند مدت: اجرای کامل قطعنامه‌های سازمان ملل برای تکمیل فرایند ادغام کامل عراق در جامعه بین‌المللی.^(۲۴)

۷- چشم‌انداز راهبردهای آمریکا در عراق

ایالات متحده و متحدان آن، دو گزینه کلی برای ایجاد هرگونه نظام حکومتی، ثبات و امنیت در عراق در پیش رو دارند: یکی اصلاح بنیادین ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه عراق و دیگر ایجاد یک دولت اقتدارگرا و مبتنی بر اجبار. (و همین مورد اخیر

۱۰۰



منظور جلب وفاداری بخشهای مختلف جامعه؛ سوم، استفاده از درآمدهای نفتی برای افزایش استقلال و خودمختاری در برابر جامعه و؛ چهارم، تشدید شکافهای مختلف قومی، مذهبی و اجتماعی و بازآفرینی آن توسط دولت به عنوان استراتژی حکومت. این مشکلات بهم پیوسته ساختاری که ناشی از مشکل اساسی فقدان انسجام و همگرایی اجتماعی، فرهنگی و هویتی در جامعه عراق است، عاملی برای عدم مشروعیت داخلی دولت عراق بوده است. عدم موفقیت دولت عراق در کسب حمایت و وفاداری از طریق شیوه‌های غیرخشونت بار، باعث سعی این دولت در استفاده از ابزارها، سازمانها و شیوه‌های اجبارآمیز، خشونت بار و سرکوبگرانه برای کنترل جامعه شد. این مشکل ساختاری به عنوان اصل اساسی و ماندگار جامعه عراق در تمام دوره‌ها، از ابتدای شکل‌گیری این کشور تا به امروز وجود داشته است. رژیم بعث سعی کرد که با تأکید و تبلیغ برخی از عناصر و پارامترهای انسجام بخش نظیر بنیانهای تمدن بین‌النهرین در عصر باستان، افتخارات و شهرت تاریخی بغداد در عصر عباسیان و همچنین تأکید بر ایدئولوژی پان عربیستی بعثی، بخشهای مختلف جامعه عراق را به صورتی تدریجی به سوی انسجام هویتی، فرهنگی و اجتماعی سوق دهد تا بدین وسیله بتواند به گونه‌ای راحت تر بر عراق حکومت کند. اما واقعیت آن است که مشخصه اصلی سیاست و حکومت در عراق دوره بعث استفاده از سطح بالایی از اجبار، خشونت و سرکوب توسط دولت به منظور کنترل جامعه بود، البته رژیم بعث به دلیل دارا بودن عایدات نفتی قابل توجه از مشوقهای مالی و اقتصادی و منابع دولتی نیز به منظور کسب حمایت و وفاداری استفاده می‌کرد. این رژیم با ایجاد نهادها و ابزارهای گوناگون مانند سازمانهای مختلف زیرمجموعه حزب بعث، سازمان جوانان و زنان و واحدهای گوناگون اطلاعاتی و نظامی و نفوذ در کلیه گروه‌ها و بخشها سعی داشت که جامعه را به طور کامل تحت کنترل خود درآورد. از آنجایی که دولت منبع اصلی اقتصادی در عراق محسوب می‌شد، وابستگی افراد و گروههای جامعه به دولت بیشتر افزایش یافت. این وابستگی جامعه به دولت در دهه ۱۹۹۰ به دلیل تحریم عراق و اجرای برنامه نفت در برابر غذا و در نتیجه ایجاد سیستم جیره بندی هم افزایش یافت. در این دهه دولت به دلیل تحریمها و کمبود منابع نتوانست که همانند قبل با اقناع مالی نهادها، ابزارهایی چون ارتش را به صورت کامل برای کنترل جامعه تأمین کند، از این رو این شرایط از یک سو باعث افزایش خودمختاری از دولت مرکزی در بخشهایی از عراق نظیر شمال آن کشور شد و از سوی دیگر باعث توسل بیشتر صدام به سران و شیوخ قبایل و طوایف عراقی به منظور کسب وفاداری و حمایت بیشتر شد.^(۲۴)

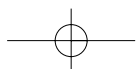
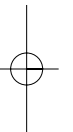


وجود مشکلات ساختاری یاد شده در جامعه عراق و در نتیجه عدم مشروعیت داخلی دولت، یکی از عمده‌ترین عوامل فروپاشی سریع رژیم بعث در عراق به دست نیروهای ائتلاف بود. سؤال مطروحه این است که آیا آمریکا و متحدان آن با از بین بردن و حذف نظام حکومتی صدام حسین توانایی ایجاد حکومتی متفاوت در قالب طرح خاورمیانه بزرگ را دارند یا اینکه در نهایت مجبور خواهند شد که تسلیم مشکلات ساختاری جامعه عراق شده و دولتی کمابیش شبیه با دولت پیشین از خود برجای گذارند. دولتی که همانند تمامی دولت‌های پیشین عراق، سعی خواهد داشت تا با استفاده از عامل اجبار و سرکوب جامعه را تحت کنترل خود درآورد. به نظر می‌رسد که ایالات متحده و متحدان آن، دو گزینه کلی برای ایجاد هرگونه نظام حکومتی، ثبات و امنیت در عراق در پیش‌رو دارند: یکی اصلاح بنیادین ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جامعه عراق که باعث ایجاد یک دولت کثرت‌گرا، دموکراتیک و آزادبخواه خواهد شد و دیگر ایجاد یک دولت اقتدارگرا و مبتنی بر اجبار و سرکوب همانند دولت‌های پیشین عراق.

البته ایجاد الگوی حکومتی مطلوب نیازمند ایجاد همگرایی و انسجام کافی در بین گروه‌ها و احزاب مختلف قومی و مذهبی عراق و فائق آمدن بر شکاف‌های چندگانه در جامعه عراق است و این روندی است که از آن به عنوان «ملت‌سازی» یاد می‌شود. هرچند فائق آمدن بر مشکلات ساختاری جامعه عراق و ایجاد دولتی متفاوت از دولت‌های پیشین، امری بسیار بعید و دشوار به نظر می‌رسد، اما هرگونه حرکت در طی این مسیر و اصرار جهت حل معضلات ساختاری موجود، الزامات خاص خود را دارد. یکی از مهم‌ترین الزامات به منظور حل معضلات ساختاری، صرف‌مدت زمانی بسیار است. ایجاد انسجام و همگرایی بین گروه‌های مختلف عراق به دلیل شکاف‌ها و اختلافات عمده موجود امری بسیار دشوار و زمان‌بر است. شیعیان و کردها که در طی چندین دهه تحت تسلط و حکومت اقلیت بیست درصدی اعراب سنی مذهب بوده‌اند، نمی‌توانند به سادگی و در کوتاه‌مدت سرکوبها و وحشی‌گریهای حکومت‌های پیشین عراق را فراموش کنند و از این‌رو هرگونه همدلی و همگرایی آنها با اعراب سنی در کوتاه‌مدت دور از انتظار است.

اعراب سنی مذهب نیز که برای سالها بر مسند قدرت تکیه زده بودند، در حال حاضر سهم خود از قدرت را بسیار اندک ارزیابی می‌کنند و در محرومیت خود از قدرت و حکومت و منابع آن، شیعیان و کردها و همکاری آنان با ایالات متحده را عامل اصلی می‌دانند. از سوی دیگر شکاف کردی - عربی نیز به اندازه‌ای وسیع و چشمگیر است که ترمیم آن نه تنها در کوتاه مدت، بلکه در بلندمدت نیز بعید به نظر

۱۰۲



می‌رسد. با توجه به چنین وضعیتی، هرگونه تلاش در راستای برطرف کردن مشکلات ساختاری جامعه عراق مستلزم صرف سالهای متمادی زمان است و به نظر می‌رسد یک دهه وقت لازم است که چنین روندی آغاز گردد. از دیگر الزامات اساسی برای حل مشکلات

فرجام

ساختاری جامعه عراق، صرف هزینه‌های مالی و انسانی بسیار زیاد در این راستاست. هزینه‌های مالی و اقتصادی از آن رو اهمیت دارد که جامعه عراق در حال حاضر جزو توسعه نیافته‌ترین و فقیرترین کشورهای جهان است که این امر ناشی از تحریم‌های مختلف اقتصادی، وقوع سه جنگ از سال ۱۹۸۰ و جنگ و ناامنی داخلی کنونی است. سامان بخشی به وضعیت آشفته داخلی و ایجاد نهادهای مناسب برای اداره جامعه و ایجاد توسعه و رفاه و درنهایت مشروعیت بخشی به حکومت مرکزی نیازمند تخصیص میزان وسیعی از منابع برای مدت زمانی طولانی است. از آنجایی که اکثر زیرساختهای اقتصادی و تولیدی عراق در نتیجه جنگ از بین رفته‌اند، تخصیص منابع، شکل جدی‌تری به خود می‌گیرد.

از دیگر الزامات مطروحه برای مواجهه با معضلات ساختاری جامعه عراق، پذیرش و احترام به علایق و منافع گروههای مختلف در جامعه عراق است که ممکن است این منافع، علایق و گرایشهای گروههای عراقی، برخلاف منافع و دیدگاههای ایالات متحده و متحدان آن

باشد. هرگونه انسجام بخشی واقعی در جامعه عراق نیازمند آن است که علایق، ارزشها، هنجارها و منافع گروههای مختلف به صورتی عینی و واقعی لحاظ گردد، تا باعث جلب اعتماد و مشارکت آنان در بلند مدت شود.

عراق نقطه عطف تاریخ مدرن در قرن بیست و یکم است. شکست و توفیق ایالات متحده آمریکا در فرایند دولت، ملت، نخبه و مذهب‌سازی در این کشور، منطقه و جهان اسلام به نحو خاص و نظام بین‌الملل آینده را به نحو عام تحت تأثیر قرار خواهد داد. ثبات و آرامش به لحاظ سیاسی به نفع ایالات متحده و به لحاظ راهبرد امنیت ملی به ضرر آن خواهد بود. استقرار دولت ملی و مردم‌سالاری در عراق توان و توجیه ادامه حضور ایالات متحده در عراق و در منطقه را بادشواری مواجه خواهد ساخت، اما ناآرامی و بحران، توجیهی برای ادامه حضور و امنیت‌گرایی در سیاست‌گذاریها خواهد بود. از سویی دیگر ایالات متحده برای رفع این دشواریها مایل است در جهت توسعه‌ی امنیت منطقه‌ای سازوکارهایی را تشویق کند که این سازوکارها بخشی از راهبرد بلند مدت آن برای حفظ پیروزی خود در عراق و تغییر کل منطقه باشد، یک عراق با ثبات و دموکراتیک - که آمریکا منافع مستقیمی در آن دارد - می‌تواند مدلی باشد برای تغییرات دموکراتیک

در کل خاورمیانه.

۱۰۴

ملل، ۱۳۶۸، ص ۷۶.

۲۴- محمود، سریع القلم، «عراق جدید خاورمیانه جدید، پیامدهای نظری برای ایران»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره پنج، مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه زمستان ۱۳۸۱.

پانویسها

منابع لاتین

- ۱- صادقی، احمد، «پیامدهای رویکرد نوین آمریکا در سیاست بین الملل»، ماهنامه ۱۶۵، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی. همان.
- ۲- همان.
- ۳- پایگاه اینترنتی وزارت امور خارجه آمریکا، اول ژوئن ۲۰۰۲.
- ۴- محمود سریع القلم، «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، زمستان ۱۳۸۱، ص ۱۰.
- ۵- استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، انتشارات مؤسسه تحقیقاتی تهران، چاپ اول، ص ۲۷۲.
- ۶- همان- ص ۲۸۱.
- ۷- استراتژی امنیت ملی، پیشین، ص ۲۷۶.
- ۸- دیدگاهها و تحلیها، ماهنامه دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، وزارت امور خارجه شماره ۱۶۰- تیر ۱۳۸۱.
- ۹- صادقی، احمد، پیشین.
- ۱۰- همان.
- ۱۱- استراتژی امنیت ملی، پیشین، ص ۱۷۹.
- ۱۲- سریع القلم، پیشین. ص ۱۸۳.
- ۱۳- همان. ص ۹۴.
- ۱۴- محمدعلی اسامی، «بررسی سیاستهای ایالات متحده آمریکا پیرامون عراق، مجله سیاست خارجی، تهران: دفتر مطالعات وزارت امور خارجه، زمستان ۱۳۷۷، شماره ۱۲.
- ۱۵- خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، تلکس مطبوعاتی ایرنا، به نقل از خبرگزاری رویتر، زمستان ۱۳۸۲.
- ۱۶- همان.
- ۱۷- سایت اینترنتی وزارت امور خارجه آمریکا- ۱۲ دسامبر ۲۰۰۲.
- 18- <http://www.bbc.com.uk/presian/index.shtml>.
- 19- Ibid.
- ۲۰- خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران؛ تلکس مطبوعاتی، به نقل از خبرگزاری فرانسه. ۲۴ فوریه ۲۰۰۲.
- ۲۱- دکتر حسین دهشیار، روزنامه همشهری، «خاورمیانه جدید»، ۱۸ خرداد، ۱۳۸۲.
- 22- Wisner, G. Frank and Djere jaan, P Eaward, Guiding principles for us post conflict policy Iraq, **council on Fireign relation** may, 2003.
- ۲۳- علی بیگدلی، تاریخ سیاسی- اقتصادی عراق، (تهران، میراث